

# مقایسه تواریخ قرآن

## با کتب عهدین

سابقاً تذکر دادیم که از طرف پیشوایان اهل کتاب (یهود و نصاری) نسبت ناروایی به پیغمبر گرامی اسلام (ص) داده شده است که: اوقصه‌های گذشتگان را از علمای تاریخ مخصوصاً علما و مؤرخین یهود و نصاری آموخته و بنام وحی منتشر کرده است البته این تهمت را مخالفین در زمان خود پیشوای بزرگ اسلام هم میزدند و قرآن کریم آنرا با کمال امانت نقل کرده است. در سوره فرقان آیه ۵ میفرماید:

و قالوا اساطیر الاولین اکتبها فھی تملي عليه بكرة و اصيلا و گفتند قصه‌ها و افسانه‌های گذشتگان است که او - محمد - درخواست کرده است برایش دیکته و املاء کنند پس صبح و شام بر او املاء میشود.

برای رفع این تهمت کافی است که قصص و حکایات قرآن با آنچه در دست علمای یهود و نصاری بوده و هست مقایسه شود اینک چند فرازد دیگر را از آنچه تورا در باره قصه یوسف متمرش شده است با آنچه در قرآن هست مقایسه میکنیم:

۱- در سفر تکوین نصل ۳۷ آیه ۲۶ بیهمد از تورا فارسی طبع لندن نوشته است: (-۲۶-) و یهوداه به برادرانش گفت که از کشتن برادر خود و مستور ساختن خونش از برای ماچه فایده - ۲۷- بیاید او را با سماعیلیان بفروشیم و دست ما باو نخورد زیرا که او برادر و گوشت ماست پس برادرانش قبول نمودند - ۲۸- و مردمان بازرگان مدیانی میگذاشتند و یوسف را از چاه کشیده بر آوردند و یوسف را با سماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند که آنها یوسف را بمصر بردند

از این گفته تورا استفاده میشود که برادران یوسف او را از چاه بیرون آورده و او را بکاروانی که بمصر میرفته است فروخته‌اند.

ولی از قرآن استفاده میشود که همان کاروانیانی که بمصر میرفته‌اند او را از چاه بیرون آورده و در مصر فروخته‌اند در سوره یوسف آیه ۱۹ و ۲۰ میفرماید: و جات سیارة فارسلوا و اردهم فادلی دلوه قال یا بشری هذا غلام و اسروه بضاعة و الله

علیم بما یعملون (۱۹) و شروع بثمان بخش دراهم معدوده و کانوا فیه من الزاهدین (۲۰)

و کاروانی آمد پس مأمور آب رافرستادند پس دلو خود را درچاه کرد (هنگامیکه دلو را بیرون آورد) گفت آی موده ! این غلام است (که ازچاه بیرون آمد) و کاروانیان او را پنهان کردند که سرمایه تجارت قرار دهند و خداوند بآنچه میکنند آگاه است و او را ببهای ناچیزی که چند درهمی بود فروختند و دروی بی رغبت بودند .

چنانچه روشن است ازقرآن بخوبی فهمیده میشود که کاروانیان یوسف را ازچاه بیرون آورده و او را سرمایه خود محسوب داشته پنهانش کردند که کسان او مطلع نشوند و وی را مخفیانه بصیرپیرند و این سرمایه مفت و مجانی را بفروشد و از پول او استفاده کنند و قرآن میفرماید برادران یوسف باین منظور یوسف را درچاه پنهان کردند که بعضی رهگذران او را ببینند و بپیرند قال قائل منهم لا تقتلوا یوسف و القوه فی غیاب الجب یلتقطه بعض السیارة .

یکی از آنها گفت یوسف را نکشید و او را در نهانگاه چاه معهود بگذارید که بعضی رهگذران او را ببینند و بپیرند .

بنابراین وجهی ندارد آنها که باین منظور یوسف را درچاه پنهان کردند بروند و او را از چاه بیرون بیاورند و بکاروانیان بفروشد علاوه براین اگر کاروانیان او را خریده بودند دیگر وجهی نداشت که پنهانش کنند زیرا دیگر نمی ترسیدند که کسان او مطلع شوند و او را از آنها بگیرند .

بنا بر مراتب بالا آنچه را که بعضی مفسرین اسلامی گفته اند که یوسف را برادران وی بکاروانیان فروختند منشأ گفته آنها نوشته توراة و تورا بخ بهود است. در میان قدمای مفسرین اسلامی افرادی از قبیل قتاده و مجاهد و سدی و حسن بصری و عکرمه و مقاتل و امثال اینها بودند که اهل استنباط و اجتهاد بودند و از تورا بخ بهود اطلاع داشتند و حاضر نبودند برای تفسیر صحیح قرآن از اهل بیت رسالت استفاده کنند و در میان اینها افرادی مانند کعب الاحبار و وهب بن منبه یافت میشود که در افسانه سازی و دروغ پردازی مهارت کامل داشتند و اطلاعات آنها از کتب بهود در ساختن افسانه ها کم کم فراوانی بآنها میکرد بدین ترتیب مردمیکه از اهل بیت پیغمبر (ص) اعراض کرده و منقطع گشته بودند افرادی مانند اشعاص نامبرده را بعنوان مفسر و مورخ و صاحب فنوی شناختند و در حل مشکلات بآنها رجوع کردند آنها هم وقتیکه بازار خود را گرم دیدند از اعمال نظر و اجتهاد - ولو بدون مددک صحیح - و ساختن افسانه و جعل اکاذیب دریغ نکردند و اینکه در مجمع البیان و

تبیان و سایر تفاسیر دیده میشود که اکثر مفسرین چنین گفته اند یا بعض مفسرین چنان رأی دادند منظور همین قبل اشخاص است که نام بردیم از اینرو ما آنجا که برگفته های آنها دلیلی نیابیم در پذیرفتن قول آنها توقف میکنیم و آنجا که دلیلی بر خلاف گفته آنها بیابیم قول آنها را بدون پروا رد میکنیم و یکی از مواردیکه گفتار آنها را رد میکنیم همین مورد است که بعض آنها گفته اند که : و شروه بثمان بخش یعنی برادران یوسف وی را بکار و انیان بهای اندک فروختند و چنانچه تذکر دادیم این معنی مخالف ظاهر لفظ قرآن و موافق با توراة است باید گفت منشأ گفتار این مفسرین توراة و تواریح یهود است و چون مخالف قرآن است قابل قبول نیست این هم بک مورد از موارد اختلاف قرآن و توراة درباره قصه یوسف .

(۲) و در سفر تکوین توراة فصل ۳۷ آیه ۳۳ آمده است که ( و اورا تشخیص داده گفت قبای پسر من است و جانور درنده او را خورده است یقین که یوسف دریده شده است ) از این عبارت توراة بخوبی روشن میشود که یعقوب (ع) دروغ فرزندانش را که گفتند گرگ یوسف را خورده است تصدیق کرده ولی قرآن کریم برخلاف این دلالت دارد .

در آیه ۱۸ از سوره یوسف میفرماید : و جاعوا علی قمیصه بدم کذب قال بل سولت لکم انفسکم امر آفصبر جمیل .

و آوردند پیراهن او را در حالیکه بخورد و گویند آلوده بود یعقوب گفت (من تصدیق نمیکنم که گرگ یوسف را خورده است) بلکه نفسهای شما کار فحشیمی را در نظر تان جلوه داده است (و شما آنکار را درباره یوسف انجام داده اید) پس من بدون جزع و بی تابی صبر و شکیبایی میکنم .

چنانچه روشن است گفته قرآن کریم در این مورد درست تفسیر گفته توراة است یعنی توراة گفته است : یعقوب فریب خورد و دروغ فرزندانش را قبول کرد و قرآن میگوید فریب نخورد و دروغ آنها را باور نکرد .

(۳) در سفر تکوین توراة فصل ۳۷ آیه ۳۴ بیعده آمده است که ( پس یعقوب جامه های خود را درید و پلاس بکمرش بست و روزهای بسیاری از برای پسرش نوحه گری نمود - ۳۵ و تمامی پسران و تمامی دخترانش از برای تسلی دادن با و برخاستند اما او از تسلی کردن امتناع نمود ) این بی صبری و ناشکیبایی که در توراة آمده است مخالف قرآن است زیرا چنانچه در آیه سابق الذکر وارد شده است یعقوب گفت در مصیبت فراق یوسف بدون جزع و فرع صبر و شکیبی اختیار میکنم .

(۴) در سفر تکوین توراة فصل ۳۷ آیه ۳۶ آمده است که: (ومدیانیان اورادر مصر به یوطیفرخواجه سرای فرعون که سردار لشکریان خاصش بود فروختند) از این عبادت توراة بضمیمه عباراتی که در شماره ۱ ذکر شد استفاده میشود که یوسف دودفعه فروخته شده است یک دفعه برادرانش او را با اسماعیلیان فروختند و دفعه دیگر اسماعیلیان او را در مصر به خواجه سرای فرعون فروختند ولی از ظاهر لفظ قرآن بر میآید که یک دفعه بیشتر فروخته نشده زیرا در آیه ۱۹ از سوره یوسف آمده است که: واسروه بضاعة یعنی کاروانیان که یوسف را از چاه بیرون آوردند او را پنهان کردند که سرمایه تجارت قرار دهند.

آنگاه بلافاصله در آیه بعد میفرماید: وشروه بضمن بخش یعنی آنها که او را سرمایه تجارت قرار دادند بیبهای اندک فروختند و البته این فروش در مصر واقع شده زیرا در قرآن کریم آمده است که: وقال الذی اشتراه من مصر لامرأته اکره می شو او آنکس که از مصر بود و یوسف را خرید به خانم خود گفت از این غلام خوب بدی برای کن.

بنابر این آنچه در تفاسیر اسلامی آمده است که برادران یوسف او را بیبهای اندک فروختند ولی در مصر بقیمت خیلی گزاف فروخته شد اصل این مطلب که یوسف دودفعه فروخته شد از توراة است ولی اینکه در مصر بقیمت خیلی زیاد فروخته شد از دروغ بردازها و افسانه سازهای از قبیل کمب الاحبار و وهب بن منبه است که خود در اجزه مفسرین و مورخین اسلامی بقالب زده اند اینها میگویند: آنکس که یوسف را از برادرانش بیبهای اندک خرید او را در مصر بزیاده گذاشت و خریداران تا آنجا که قدرت مالی داشتند بقیمت او اضافه کردند تا اینکه کسیکه حاضر شده وزن یوسف طلا و مشک و حریر بدهد در این مزایده برنده شد و هم وزن یوسف طلا و مشک و حریر داد و وی را باین بهای گزاف خرید این قسمت را افرادی مثل کمب و وهب ساخته اند.

### فردوسی و داستان مزایده

آنگاه این حکایت ساختگی بدست فردوسی که افتاده است چند برابر بر آن افزوده و آنچنان را آنچنان تر کرده است او گفته است که برای مزایده گذاشتن یوسف میدانی در نظر گرفته شد که دو فرسخ در دو فرسخ طول و عرض آن میدان بود و هزارها جمعیت در آن جمع شدند آنگاه منبری ترتیب دادند که شاه بر عرشه آن نشست و یوسف در حالیکه نقاب بچهره داشت پایین تر از شاه قرار گرفت آنگاه که نقاب از چهره بر گرفت غلامه عجیبی بر

باشد و خریداران مرتب بقیمت یوسف اضافه کردند (۱) تا آنکه بالاخره شاه در این مزایده برنده شد .

فردوسی باینکه درد بیباچه کتاب یوسف و زلیخا که بعنوان تفسیر سوره یوسف نوشته است میگوید من از مدح پادشاهان و دروغ ساختن و افسانه پرداختن بجز زبان سودی نبردم و دیگر این روش را تعقیب نمیکنم باینکه قبل از ورود در نقل داستان یوسف از افسانه سازی اینطور رسماً توبه کرده است باز توبه را شکسته و داد سخن داده است :

از درین تداریم که تمام این داستانها ساختگی است و از قرآن کریم استفاده میشود که یوسف صدیق (ع) بک مرتبه بیشتر فروخته نشده آنهم در مصر بوده و بقیمت اندکی هم فروخته شده است و کاروانیان چون در یوسف رغبتی نداشتند بدون اینکه او را بزمایده بگذارند فوراً بیهای اندکی وی را فروختند و شر و ه بضمن بخش دراهم محدود و کانوائفیه من از راهدین

(۱) افسانه دیگری بر این افسانه اضافه کرده اند که پیرزنی کلانی در دست داشت که میخواست آنرا بیهای یوسف قرار دهد و در جواب اعتراضی که باو شد گفت منظورم خریدن یوسف نبود بلکه میخواستم فقط نام من در ردیف خریداران یوسف برده شود !